

# تصاویر آخرالزمانی

مهدی ارجمند

تصویر جامعه مخرب صنعتی یا به قولی «غولشهر مهیب» (Metropolis) در آثار هنری سالهای اخیر به مثابه زنگ خطری است که برای طیف پیشگویان و آینده‌اندیشان جامعه بشری نگران‌کننده است. این «هیولا» که فریتز لانگ در فیلم تخیلی - علمی متروپولیس (۱۹۲۶) به آن اشاره داشت، در حقیقت سیستم مرگبار ماشین‌نیم صنعتی است که تمدن معاصر را به «ابزار پرستی» (Artisanism) و از خود بیگانگی معنوی سوق می‌دهد.

در سینما این پدیده تحت عنوان «نشانه‌شناسی مکانیک مخرب» (Signology of Horror Mechanic) در بسیاری از فیلم‌های متعدد و آینده‌نگر قابل بررسی است. در این آثار می‌توان جنبه سیاه و مهلک ماشین شدن جوامع مدرن را به گونه‌های مختلف و از دیدگاه‌های گوناگون فلسفی، علمی و اخلاقی مشاهده کرد. از نظرگاه فلسفی ما آلوده‌ ماشین شده‌ایم و تمدن ما به جای سلطه بر «مکانیک» مقهور این پدیده دست‌ساز و پرورده خویش شده است. جورج اورول در رمان ۱۹۸۴ و آرتور سی کلارک در اودیسه ۲۰۰۱ از نفوذ ماشین بر انسان سخن می‌گویند و این که ما می‌باید بر سربک انتخاب



حیاتی بین «خود» و «ماشین» یکی را برگزینیم .  
این تقابل و رویارویی از آنجا سرچشمه می گیرد  
که آن نیمه دیگر پنهان شده در ما حاضر به انکار  
«طبیعت مادر» به عنوان الگوی اصلی حیات  
نیست .

اولین اصل ماشینیزم عناد با طبیعت به عنوان  
ماده خام مصرفی است . جمله معروف «انسان  
طبیعت را از نومی آفریند» ملکه ذهن  
فوتوریستهای روس در دهه دوم قرن بیستم و شروع  
انقلاب صنعتی بود . اشعار مایاکوفسکی و  
آموزه‌های مه یر هولند در باب بیومکانیک  
صحنه‌ای در تئاتر شوروی از نشانه‌های این آینده  
نگری بودند . با ظهور صنعت آن گونه که  
چاپلین در عصر جدید پیش بینی کرد ، فلسفه  
ماشینیزم شکل گرفت و «مکانیک» به عنوان  
«غایت هستی» و انگیزه زیستن آدمی در صدر  
مسائل جوامع قرار گرفت . ما امروز در زندگی  
روزمره خود همان قدر از ماشین سود جسته ایم که  
بتوانیم به مرز تلفیق «حیات» با «تکنولوژی»  
(بیوتکنولوژی) در جامعه آرمانی انفورماتیک  
آینده نائل شویم . کامپیوتر فرآورده عالی تمدن  
مکانیکی مسا محسوب می شود . جهش  
تکنولوژی در ساختار جامعه ایده آل فردا به قدری  
است که شاید هر «ناممکنی» را برای ما به  
«ممکن» بدل کند . و همین آرزوست که ما را غره  
می کند تا به «طبیعت مادر» یورش ببریم و اصل  
حیات را ضایع کنیم .

نمونه خوب دیگر در سینما برداشت کوپریک  
از رمان «پرتقال مکانیکی (یا کوکی)» اثر آنتونی  
برجس است که درباره اخلاقیات منتج از  
ماشینیزم در جوامع صنعتی است . «خشونت» یا  
«شقاوت» آن چیزی است که در این فیلم فرایند



مواجهه انسان با ماشین محسوب می شود. اخلاقیات آینده از دیدگاه کوپریک وابسته به برداشت ما از عملکرد «مکانیک» در جامعه خواهد بود. برای «ماشین» مفاهیم عاطفی نظیر «عشق»، «دوستی» و «ایثار» فاقد معناست. در عوض «نظم ریاضی»، «تکرار»، «ریتم» و «سرعت عمل» است که در درجه اول اهمیت قرار دارد. ابزارهای ساخت ما برای «تولید بیشتر» و «تجارت برتر» طراحی می شوند و در این عرصه جایی برای اخلاقیات سنتی باقی نمی ماند. باورهای نوین مکانیکی ما «کار بیشتر»، «تولید انبوهتر» و «سود فراوانتر» را می طلبد و با این سیستم به مرور خود ما نیز تبدیل به ماشینهای تولید می شویم. آنچه کوپریک و برجس «پرتقال مکانیکی» می نامند، حیاتی است که با پوسته مکانیکی خود محصور شده است انسانهایی به ظاهر زنده اما بیگانه از خود و روح انسانی خویش.

طبیعی است در چنین جوامعی به مرور «خشونت» به عنوان اصلی ریشه ای مورد قبول همگان واقع شود. «شقاوت» در اینجا به معنای «نبخشیدن» است. آیا هرگز با یک کامپیوتر شطرنج بازی کرده اید؟ . . . . اگر شما بر اثر یک لحظه غفلت یا اشتباه غیر عمد حرکت نادرستی انجام دهید کامپیوتر هرگز شما را نخواهد بخشید و فوراً شما را مات می کند. چون این ابزار برای «بخشیدن» و «عفو کردن» طراحی نشده است. شما در برابر کامپیوتر باید بی رحمی بازی کنید و رعایت جوانب را نکنید. بلی کامپیوتر به ما یاد می دهد که اشتباه نکنیم اما افسوس که «اشتباه» جزء ذات زندگی ما است. و اگر همچون ماشین شویم، دیگر دلیلی برای

«بخشیدن» و «ایثار» باقی نخواهد ماند. تمامی رفتارهای ما بر پایه «تکرار»، «بی رحمی» و نادیده گرفتن شرایط انسانی دیگران صورت خواهد گرفت. مادر جوامع ماشینی یاد می گیریم که تنها عملی را «تکرار» کنیم بدون توجه به اینکه عمل ما به لحاظ اخلاقی یا عاطفی دارای ارزشی است یا خیر. . . . چون «اخلاق» برای ماشین فاقد معنی است. طبیعتاً ما هم در این جوامع احساس «دوگانگی» می کنیم. انتخاب ما اینجا نظیر انتخاب الکساندر در ایثار تارکوفسکی است. رستگاری مادر کجای این تمدن جای دارد؟ آیا این همه آلودگی شیمیایی، صوتی و زیستی را در اطراف خود نمی بینیم؟ فکر می کنیم طبیعت اجازه خواهد داد که برای منافع خود اصل حیات را از بین ببریم؟ . . . این همه نشانه ها که به وضوح از آینده تاریک «ابزار پرستی» و تمدن آلوده به ماشین سخن می گویند آیا ما را بر آن می دارد که چاره ای بیندیشیم؟



آیا تمدن ما به انتها رسیده است؟ (فون آلر برسون)

مارشال مک لوهان محقق انگلیسی، زمانی ایجاد «دهکده جهانی» یا شکلی از «جهان وطنی» را برای بشریت پیش بینی می کرد. امروز با پیشرفت تکنولوژی در زمینه علم سیبرنتیک (ارتباطات) این آرزو تقریباً به وقوع پیوسته است. ما انسانها اکنون يك واحد ارگانیک هستیم که تحت نفوذ امواج اطلاعاتی، مبادله افکار می کنیم اما این امواج گاه بر باورهای بنیادین و اخلاقی ما تأثیر می گذارند. روبر برسون در فیلم پول ما را با یکی از مهمترین بحرانهای اخلاقی معاصر درگیر می کند. در زمانه ما تمام معیارهای زندگی روزمره بر «پول» و سلطه سرمایه استوار شده است. ماشینیزم و روند تولید انبوه در جهت افزایش سرمایه و تمرکز آن در دست عده ای خاص موجب شده تا روزبه روز اختلاف بین غنی و فقیر بیشتر شود و زیستن مردم عادی با «اضطراب» و دلشوره و ترس از «فقر» توأم گردد. برسون شاید از محدود هنرمندانی باشد که رابطه ظریف بین «پول» و «اخلاق» را به میان کشیده است. در جامعه انفورماتیک فردا قشر عظیمی از مردم عادی که به کارهای بدنی اشتغال می ورزند از روند تولید خارج خواهند شد و به جای آنان روباتهای الکترونیکی به کار گماشته می شوند به همین ترتیب بسیاری از کارمندان دفتری ادارات و مخازن گردآوری اطلاعات با کامپیوترهای مدرن جایگزین می شوند. در قبال این همه بیکاری وسیع انسانی آیا تمدن ما تدبیری اندیشیده است؟

در این مواقع واکنش جوامعی که از سوی سیستم تولید جذب نمی شوند گرایش به «تبهکاری» است. کسانی که خود نمی توانند تجارت آزادی برپا کنند از راههای دیگری که

برسون در فیلم «پول» ما را با یکی از مهمترین بحرانهای اخلاقی معاصر درگیر می کند. در زمانه ما تمام معیارهای زندگی روزمره بر «پول» و سلطه سرمایه استوار شده است. . . برسون شاید از محدود کسانی باشد که رابطه ظریف بین «پول» و «اخلاق» را به میان کشیده است.

در بطن فیلم ایثار او نهفته است. آیا بشریت به بن بست خواهد رسید؟ . . .

آیا تمدن ما به انتها رسیده است . . . ؟



ما حتی در بحرانی ترین لحظات انفجار و نیستی جهان نمی توانیم میل به «نیکی» و «عدالت» را در خود از یاد ببریم «امید» پادزهر «رنج» است و ما نیز چونان اشیل «بارنج خواهیم آموخت . . .»

اما این همه بردباری و صبوری آیا روند انفجاری تمدن ما را از حرکت باز خواهد داشت؟ میکل آنجلو آنتونیونی هنرمند پیشگوی دیگر در فیلم زاہرینسکی پوینت (Zabrinsky Point) آینده‌ای را برای بشریت تصویر می کند که در آن اخلاقیات بنیادی انسان به کلی ریشه کن

اغلب ضد اخلاقی است به امرار معاش می پردازند و اگر بتوانند با کناره گیری از سیستم تولید به مبارزه منفی دست می زنند. برسون در فیلم پول این اخلاقیات را به تصویر می کشد. به زعم او نسل آینده حتی در جوامع پیشرفته و مدرنیزه اگر از سوی کانونهای تولیدی کلان جذب نشوند به سوی «تباهی» کشیده خواهند شد. برای این نسل روند عرضه و تقاضای فعلی که کاملاً سودجویانه و ماشینی است نمی تواند جالب توجه و انسانی باشد. جوانان هنوز آلوده «پول» نشده اند. برای آنان عواطف انسانی در اولویت قرار دارد. از این روبه آسانی مجذوب روند «تولید انبوهتر» و «سود فراوانتر» نمی شوند. این دیدگاه ماشینی با اخلاقیات عاطفی آنان در تضاد است. پس به عناد با این سیستم برمی خیزند. واکنش آنان ممکن است «شرارت»، «زدی»، «تبهکاری» یا حتی در سطح کم آزارتر «انزواطلبی» و «جدا شدن» از تمدن ماشینی باشد.

این «دوگانگی» و تضاد بین روح انسان و سلطه سرمایه در جوامع ماشینی، آینده آشوب گرانه‌ای را برای بشریت تصویر می کند. ما در انتظار نیرویی هستیم تا بدین همه تبعیض در جهان خاتمه دهد و این انتظار تنها از آن ما به عنوان بخشی از بشریت نیست بل تمامی جهان در انتظار یک دگرگونی بزرگ، آستن این ناملایمات هستند. دیدگاههای انتقادی هنرمندانی نظیر برسون و تارکوفسکی به تمدن معاصر در انگیزه‌های انسانی و روحانی اینان در قبال بشریت نهفته است. تفکر مذهبی را بویژه در آثار تارکوفسکی به خوبی مشاهده می کنیم. تصور آخر الزمان یا انقلاب معنوی و پایان جهان



شده است. در فیلم او تمام مظاهر تمدن ماشینی مادر ذهن يك دختر جوان که هنوز به عشق انسانی معتقد است نابود می شوند. ابزارهای ساخت دست بشر که او را از ذات قدیسانه خویش دور ساخته اند تماماً در انفجارهایی که در ذهن دخترک رخ می دهد، متلاشی می شوند. فیلم او اگر چه آرمانی و ذهنی گراست اما چونان هشدار است برای آینده ماشینیزم.

نابودی دستاوردهای تمدن به دست انسان پایان خوشایندی به نظر نمی رسد. اما تنگنای حاصل از سلطه ماشین بر انسان او را بر علیه «ابزار» می شوراند. نمونه دیگر، فیلم دیوار ساخته آلن پارکر است. راجرو اترز نویسنده این فیلم نشانه‌هایی از تفکر توتالیترا در ماشینیزم جستجو می کند، تفکری که به «زور» و «فشار»

برای نظم در جامعه متصل می شود. این پدیده حتی در سیستمهای آموزشی نیز تأثیر می گذارد، تا آنجا که مدرسه را به زندان بدل می کند. ماشینیزم با تکیه بر «تکرار»، «نظم خشک» و «شقاوت» بچه‌ها را به طغیان علیه خود وامی دارد. این دو نمونه (زابرینسکی پوینت و دیوار) آینده آشوب گرانه جوامع ماشین زده را پیش بینی می کنند. اما آیا این آینده خوشایند است...؟



تصور «مرگ»، «نابودی» و «آلودگی اتمی» آن گونه که در اکثر فیلمهای مهیب و دهشتناک «سینمای حادثه» می بینیم آیا می تواند چشم انداز دلپذیری برای ما باشد؟...

بدون شك خیر... وظیفه ما «گذشتن» از این «آتش» است... چونان ابراهیم که به سلامت عبور کرد ما نیز راهی جز اعتماد به روح خویش نداریم. هنرمندان بزرگی که از آینده بشارت می دهند گرچه تالابها و گندابهای آن را تصویر می کنند، گرچه «پلیدی» را در پس پشت جهان آلوده به ماشین و سلطه «پول» ترسیم می کنند؛ اما خود هرگز آلوده پلشتی نمی شوند. برای این هنرمندان، فراسوی «دوزخ» آیننده، چشم اندازی از يك دشت بیکران سبز وجود دارد که به آنان می گوید:

مرگ وجود ندارد

اگر بخواهی

جاودانه خواهی شد...





نگاهی به چند فیلم ایرانی

اما اندیشهٔ پایان دنیا در آثار برخی از سینماگران ما نیز مشاهده می شود. در این زمینه اشاره می کنم به سه فیلم دستفروش، بای سیکل ران و عروسی خوبان ساخته های محسن مخملباف که همگی واجد دیدگانی «پیشگویانه» در قبال تمدن موسوم به دنیای سومی می باشند و همچنین فیلم هامون ساخته «داریوش مهرجویی» که به نوعی در این حیطه قابل بحث می تواند باشد.

آنچه بیشتر به عنوان «نشانه شناسی مکانیک مخرب» در جوامع تکنولوژیک مطرح شد به مرور چهره خود را در «دنیای سوم» نیز می نمایاند. با هرچه بیشتر ماشینی شدن این کشورها حسی از «بیگانگی» و «الیناسیون» فرهنگی در لایه های طبقات اجتماعی رسوخ می کند که با باورهای بنیادین و اخلاقی این جوامع همخوانی ندارد. ولی نیرویی که در مقابل هجوم ماشینیزم سر تسلیم شدن ندارد ایمان عمیق و ریشه دار اینان به «اسطوره های ازلی»، خویش است. این آرمانها که ریشه در مذهب، سنت و فولکلور دارند نمی توانند با اخلاقیات منتج از ماشینیزم همسو باشند پس طبیعی است که بتوان نوعی دوگانگی روانی را در رفتارهای اجتماعی پیش بینی کرد. آن دسته از هنرمندان جهان سومی که از «هویت»، «روح انسانی» و «اخلاق» سخن می گویند تصویر این دوگانگی را در آموزه های بصری خود ترسیم می کنند.

در نگاه اول فیلمهای محسن مخملباف ممکن است نشانگر نوعی «نیهیلیسم اجتماعی» یا «روان پریشی» دنیای سومی باشند. در آثار او

بویژه این سه فیلم آخر، تصاویری از «مرگ»، «نیستی»، «اضمحلال» و «پوسیدگی» وجود دارد که هر آن به فروریزی جهان پیرامون ما اشاره می‌کند؛ اما آموزه او برخلاف پوچ‌گرایان و آتئیستها (A'theists بی‌خدایان) یک دیدگاه معطوف به مذهب و «پیشگویانه» است. در دستفروش مضمون سه اپیزود فیلم «فقر»، «روان‌پریشی» و «مکافات روح» معلول مناسبات بیمارگونه اجتماعی است که به قول یونگ آن نیمه تاریک پلیدی آدمیان را نشانه گرفته است. اما طرح این فضای مخوف در فیلم او همراه با اشاراتی امیدوارانه به بقای روح انسانی است. (تولد پیرزن، پرواز روح دستفروش و جنین پایان فیلم) سینماگر در عین نمایش «ناهنجاری» نظر تماشاگر را به باورهای اساطیری درون خویش جلب می‌کند. عنایت او به «خاطره ازل» موجب می‌شود تا آثارش را فاقد بدبینی و سیاه‌اندیشی نیهیلیستی بدانیم. بل برعکس حسی از «سلحشوری فردی»، «معصومیت» و «میل به بقا» در بطن ایماژهای مخمبلطاف جاری است.

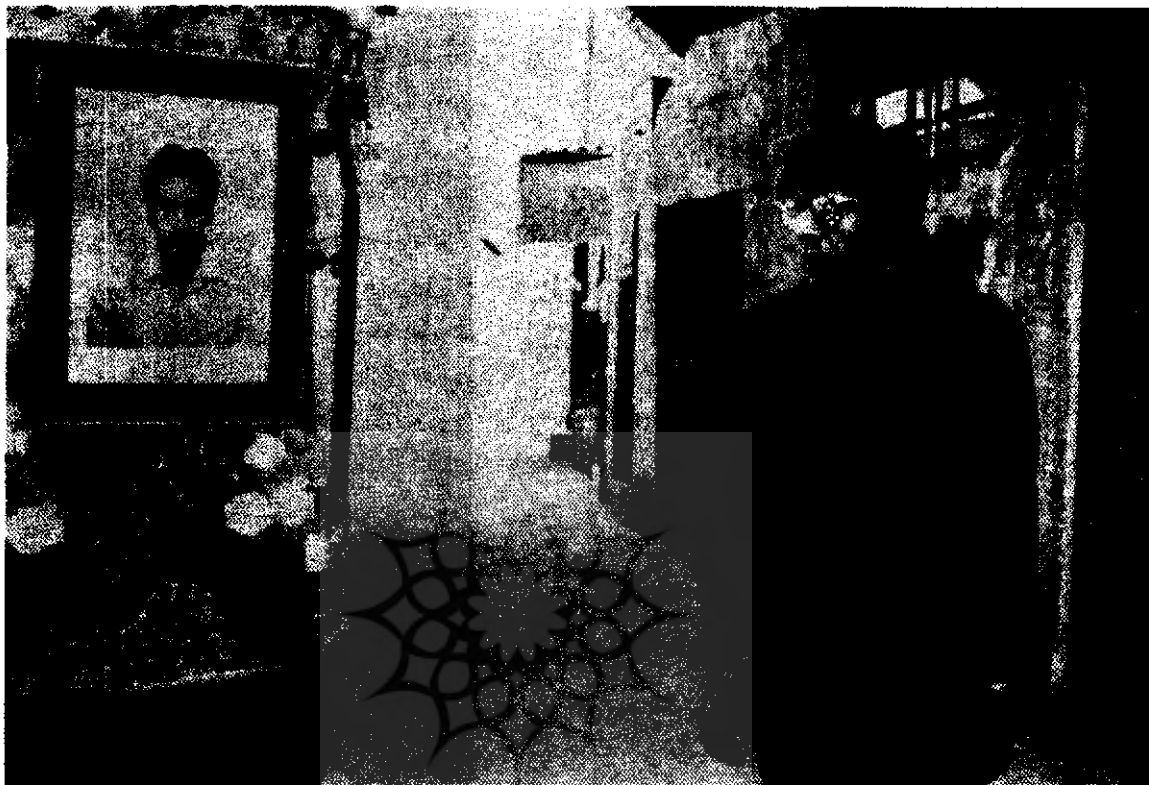
بای سیکل ران تماماً تصویر اراده پاک انسانی است و عروسی خوبان بایک عزیمت به سوی «غولشهر» تمام می‌شود، عزمی که گویای انجام عملی نامنتظر در آینده است و در عین حال نوعی «بازگشت» نیز می‌باشد.



هامون فیلم دیگر این «نوع» سینماست. مهرجویی ازبرزخ درون انسانی می‌گوید که بین







برای ابراز این اندیشه سودجسته است. از این رو هامون مجموعه‌ای است از تضادها و تقابلات آموزه‌های گوناگون فرهنگ جهانی که به دنیای سوم سرایت کرده است. «آشفتگی»، زیر بنا و ساختار فیلم را تشکیل می‌دهد. مهرجویی نیز با دیدگانی «آینده‌نگر» موضع انسان جهان سوم را بر سر هزار پیچ ابزار پرستی، تولید مکانیکی، روان پریشی، تکنوکراسی و بیگانگی فرهنگی تصویر می‌کند. جهان کابوس وار هامون نظیر دنیای مهیب دستفروش فروریختنی است؛ اما این فیلمها به هیچ وجه بدبینانه و «سیاه» نیستند بل آکنده از رنجی مقدس و پالاینده‌اند که در اندیشه جهانی «انتظار موعود» ریشه دارد.

دو جهان فلسفی شرق و غرب قرار گرفته است. او از سویی چونان کی یر که گارد فیلسوف دانمارکی در مقابل اراده مطاع ابراهیم (ع) حیران و مبهوت مانده و به دنبال «چرایی» عمل ایثارگرانه اوست و از طرفی هوشمندانه جایگاه انسان دنیای سوم را در میان بلبشوی ایسمها و باورهای مدرن زیر سؤال می‌برد.

فیلم، حکایت مکرر «بازگشت به خویشتن» است. مضافاً که مهرجویی از سوسه‌های اندیشگون تمدن معاصر از قبیل «اصل عدم قطعیت» هایزنبرگ در فیزیک، عرفان شرق، ذن، بودائیسیم، خاطره قومی، هجو ابزوردیسیم، موسیقی مذهبی باخ و تفکر عرفانی «بقای در فنا»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رساله جامع علوم انسانی

«دوگانگی» و تضاد بین روح  
انسان و سلطه سرمایه در جوامع  
ماشینی، آینده آشوب گرایانه‌ای  
را برای بشریت تصویر  
می‌کند. مادر انتظار نیرویی  
هستیم تا بیدین همه تبعیض در  
جهان خاتمه دهد.

